الباب الاول من الواحد السادس فی نظم البیان لا یزید…

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب الاول من الواحد السادس** فی نظم البیان لا یزید علی تسعة عشر جلدا یکتبن فی ثلاثة الاولی الآیات و الاربعة المناجات و الستة التفاسیر و الستة صور العلمیة و انما الابواب فی کل ذلک من الواحد الی المستغاث و ان تکون مع کل نفس صحیفة لو لم یکن من اقل عدد الالف خیر له من الآیات لیتلون به کیف یشاء و انما البیت ثلاثین حرفا و انما الاعراب عشرة یحسب.

ملخص این باب آنکه هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئ اول آن را از آخر زیاده نبیند جایی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد

و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کل با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نه بیند نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیه شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر نشده

و اسم بیان بحقیقت اولیه اطلاق برآیات وحده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بینه کبری که دلالت نمیکند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث بتفاسیر و در رابع بکلمات علمیه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کل در ظل آیات ذکر میگردد اگر چه آن سر فصاحتی که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کل نتوانند درک نمود ذکر نشده

و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونیات مشابه با حروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند لعل یوم ظهور حق توانند بضیاء شمس حقیقت مستضیئی گردند و بقرب افئده خود نزد آن نیر اعظم حاضر شوند بدون شئون دینیه و دنیویه که ظاهر است

و در هر یک اگر از کل مراتب خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حق اگر چه در ثلاث اول ماء غیر آسن جاری است و در رباع بعد لبن لم یتغیر طعمه و در سته بعد خمر توحید و در سته بعد ما یذکر فی الرکن التکبیر جاری ولی در هر یک کل ظاهر و باطن بوده وهست بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین میگردد نه اثنین سر آن اینکه در این واحد دیده نمیشود الا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فؤاد خود نزد واحد اول توانند حاضر شد

در اول ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر شده که مجلد شود ولی کل از مبدأ ظهور یک ماء بوده که در کل این حروف واحد همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوای او باشد بلکه این واحد اول خلق او است که دلالت میکند در صقع امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود و الا آن وحدانیت ذات لا یعرف بوده و هست و مقترن بذکری نمیگردد و اون داخل عدد نبوده ونیست و معروف نمیگردد بهندسه

و ثمرۀ این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مؤمنین ببیان بهدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی مغرور نگشته بحب نقطه و حروف حی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت و بهدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته و الا نظر کن چقدر نقطۀ قرآن و حروف حی آن را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور فرض کن

و مراقب باش که بشیئ در آن روز محجوب نگردی که کل بیان و ارواح آن در نزد ”من یظهره الله“ مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و ارواح آن اگر از نقطۀ بیان بلی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده و هستند و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف تر است یا نه این است حکم واقع عند الله اگر چه در ظل هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلند که هر یک بامری از اوامر قرآن مفتخر و معززند ولی کل بهمان یک خیط قائم است که اون بر ید منزل قرآن بوده نه بر ید غیر آن

تصور کن اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود که کل مؤمنین بانجیل داخل در رحمتند کسی میتوانست حکم دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه رسد بکل و همینقدر هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حد خود ماندند این است جوهر کل علم که بیک بلی کل زنده میگردند و بیک لای او کل فانی میگردند بحق نه بشئونی که تصور کنند بقهر یا بغلبه یا شئون دیگر که متصور است بلکه این حکم حکم حقی است که فوق آن متصور نه که بر صرف کما هی کلشیئ جاری میگردد

منتهای جد و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نکرده که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر بآنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شبحی اگر بر حق مستقر باشند و الا که لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذالک بلکه از برای او علم نبوده

و علم اون است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و ما دون آنرا اطلاق علم اولوالافئدة ننمایند چنانچه در زمان عیسی - علیه السلام - ظاهر باین اسم همینقدر که اقرار بنبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام نکرد ثمری نبخشید در حق او و همچنین تصور کن نزد ظهور ”من یظهره الله“ که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند ثمر نمی بخشد الا بتصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولوالعلم ثم ایاه تتقون

و در نظم آیات ترتیب آن سوره بسوره از یک آیه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس بآنچه متلذذ است و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد

و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد در یوم ظهور ”من یظهره الله“ اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه بایشان داده قدر شیئ صبر ننماید نه اینکه یکی بمسئله فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بلکه کل از او است و راجع باو میگردد

او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود واگر در ما بین خود و خدا تأمل میکنید همان آیتی که ما بین خود و خدا بان توجه میکنید مثال او است که در افئده شماست که باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب بوده که اگر او نشناساند خود را باسم خود ولی بشئون دیگر بآیات خود میشناساند کل را که بر هیچ کس بقدر شیئ حجت نباشد

گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند و فی الحین داخل نار میگردد و حال آنکه بیانی که باو عمل میکرده از نفس او بوده و کتابی که بر او نازل فرموده بآیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبه خداوندی است در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او نازل فرموده از مکمن جود و غیب خود

مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست که باون متدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محتجب است چه بسا بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی بشیئی از منزل و منزل علیه محتجب میگردد که اگر بداند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از ثمرۀ وجود خود بی نصیب گردد کمال دقت را نموده که صراط ادق از هر شیئ است ولی بعلم بآن اوسع از هر شیئ است و الله یبدؤ کلشیئ ثم یعیده

قل انتم بما نزل الله فی البیان لتوقنون وعلم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنیه است و بعد مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته نه این است که باول از آخر محتجب گردند یا بآخر ناظر شده و نظر در اول ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده وهست ولی هر چه بدیع تر میگردد مراد الهی و آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطۀ حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم باوامر او

و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

